

فلسفه کاربردی و میان‌رشته‌گی

محمد صادق زاهدی^۱

تاریخ دریافت: ۹۲/۱۰/۱۱

تاریخ پذیرش: ۹۳/۱/۵۱

چکیده

امروزه کاربردی کردن دانش به رویکرد غالب در سیاست‌گذاری آموزش عالی تبدیل شده است. در این میان، کاربردی کردن علوم نظری از دشواری و پیچیدگی خاصی برخوردار است، زیرا تقسیم‌بندی علوم به نظری و کاربردی، این دو را در برابر یکدیگر قرار می‌دهد. با این حال مدت‌هاست علوم همچون فیزیک، شیمی و ریاضیات، که از علوم پایه محسوب می‌شوند، به کاربردی و نظری تقسیم شده و در مؤسسه‌های آموزش عالی نیز به صورت رشته‌های مجزا ارائه می‌شوند. در این میان تقسیم فلسفه به نظری و کاربردی، چندان مورد توجه قرار نگرفته است. اصطلاح فلسفه کاربردی اگرچه توسط برخی محققان به کار رفته و انجمن‌هایی نیز با این نام شکل گرفته است، اما به جریان تعریف شده‌ای در نظام آموزش عالی تبدیل نشده است. در این مقاله با اشاره به تفاوت مفهوم فلسفه کاربردی با آنچه در گذشته از آن به حکمت عملی تعبیر می‌شده است، میان‌رشته‌گی، به عنوان رهیافتی مناسب برای کاربردی کردن فلسفه در شاخه‌های مختلف فلسفی، معرفی و به گونه‌های مختلف کاربردی شدن فلسفه با توجه به تنوع میان‌رشته‌گی اشاره می‌شود. **کلیدواژه:** فلسفه، فلسفه کاربردی، میان‌رشته‌گی، رشته‌گی، سیاست‌گذاری آموزشی، کاربردی کردن دانش

مقدمه

امروزه کاربردی کردن آموزش و پژوهش، به رویکردی غالب در سیاست‌گذاری‌های آموزش عالی تبدیل شده است، به طوری که در سال‌های اخیر این امر به عنوان شاخصی در رتبه‌بندی دانشگاه‌ها در نظر گرفته می‌شود. انتظار می‌رود یکی از نتایج این رویکرد تأکید بر توسعه آموزش عالی بر اساس نیازهای اجتماعی و جامعه مخاطبان باشد (اسلاوتر و رودز، ۲۰۰۴). در سال ۲۰۱۲ هیئت مدیره دانشگاه ویرجینیا در ایالات متحده امریکا، خانم ترزا سالیوان را بدون مشورت با رؤسای دپارتمان‌ها و دانشکده‌ها از کار برکنار کرد. دلیل برکناری خانم سالیوان آن بود که وی نمی‌پذیرفت که توسعه دانشگاه را بر اساس اقتصاد بازار و توجه به قواعد تقاضا و عرضه به پیش برد (فرودمن و بریگل، ۲۰۱۲). واقعیت آن است که دانشگاه‌ها به سمتی حرکت می‌کنند که دیگر نمی‌توانند بدون توجه به عوامل بیرونی تأثیرگذار در جذب دانشجو رشته‌هایی دایر کنند یا بر حفظ رشته‌های موجود اصرار ورزند. این امر اگرچه در کشور ما با شتاب کمتری در جریان است، اما می‌توان نمونه‌های آن را در مؤسسات آموزشی غیردولتی مشاهده کرد. امروزه تمرکز اصلی توسعه آموزش و پژوهش در مؤسسه‌های غیردولتی بر رشته‌هایی است که امکان جذب دانشجو در آن وجود داشته باشد و یکی از مهم‌ترین معیارهای جذب دانشجو وجود بازار کار مناسب برای فارغ‌التحصیلان این رشته‌هاست. این واقعیتی انکارناپذیر است که داشتن مدرک دانشگاهی مجوز رسیدن به شغل محسوب می‌شود. از سوی دیگر رشته‌هایی که پیش‌تر در برخی از مؤسسه‌های آموزش عالی دایر شده و بازار کار مناسبی ندارند، اغلب تعطیل شده، یا در شرف تعطیلی قرار دارند. همه این‌ها نشان می‌دهد که دایر کردن رشته‌های آموزشی بدون در نظر گرفتن نیاز مشتریان از دلایل توجیهی کافی برخوردار نخواهد بود. اگرچه دولت‌ها به واسطه سیاست‌های کلان توسعه‌ای همچنان در برخی از رشته‌های کم‌مخاطب سرمایه‌گذاری می‌کنند، اما در یک نگاه بلندمدت چنین سرمایه‌گذاری‌هایی نمی‌تواند سهم عمده‌ای در آموزش عالی داشته باشد. در سال ۲۰۱۱ کنفرانسی بین‌المللی در تگزاس امریکا تحت عنوان «آینده دانشگاه‌های دولتی» برگزار شد. ۸۷ درصد پاسخ‌دهندگان به تحقیقی که پیش از برگزاری کنفرانس صورت گرفت، معتقد بودند که دانشگاه‌های عمومی تغییرات اساسی در ساختار دانشگاه‌های دولتی پدید خواهد آورد و ۱۰۰ درصد رؤسای دانشگاه‌ها و ۷۵ درصد معاونان که در تحقیق مشارکت داشتند، معتقد بودند که رابطه میان استاد و دانشجو در آینده نزدیک دگرگون خواهد شد.^[۱] همین شرایط درباره پژوهش‌های دانشگاهی نیز وجود دارد.



پژوهش مستقل دانشگاهی رفته‌رفته فراموش می‌شود و دریافت تسهیلات پژوهشی منوط به کاربردی بودن آن تحقیق است.

در این میان رشته‌های علوم انسانی با چالش بیشتری روبرو هستند. متخصصان رشته‌های فنی - مهندسی و پزشکی می‌توانند مدعی باشند که این رشته‌ها موتور محرک پیشرفت اجتماعی و تأمین‌کننده نیازهای جامعه هستند. به همین سبب است که بخش عمده سرمایه‌ها صرف توسعه این رشته‌ها می‌شود. بسیاری از سیاست‌گذاران آموزش عالی بر این باورند که سرمایه‌گذاری در علوم فنی - مهندسی و پزشکی بازگشت مالی دارد در حالی که این امر در علوم انسانی با تردید جدی روبروست (فرودمن و بریگل، ۲۰۱۲). عوامل متعددی در غلبه این رویکرد بر شمرده شده است که از جمله آنها می‌توان به اولویت داشتن تأمین نیازهای جامعه برای تربیت نیروهای متخصص، محدودیت منابع مالی برای تربیت متخصصان و نیز مسئله اشتغال فارغ‌التحصیلان رشته‌های دانشگاهی اشاره کرد (فراستخواه، ۱۳۹۱).

از سوی دیگر علوم نظری و محض نیز با چنین مشکلی روبروست. فاصله زیاد این علوم با کاربرد، توسعه فراگیر این رشته‌ها را با چالش مواجه کرده است. از این رو تلاش برای کاربردی کردن علوم نظری نیز مدت‌هاست در دستور کار متخصصان این حوزه‌ها قرار گرفته است. کاربردی کردن علوم نظری از حیث روش‌شناختی از دشواری و پیچیدگی خاصی برخوردار است، چرا که تقسیم‌بندی علوم به نظری و کاربردی، هر یک از آن دو را در برابر یکدیگر قرار می‌دهد و کاربردی کردن علوم نظری را به مسئله‌ای پارادوکسیکال تبدیل می‌کند. با وجود این مدت‌هاست علمی همچون فیزیک، شیمی، و ریاضیات، که از علوم پایه و نظری به شمار می‌روند، به کاربردی و نظری تقسیم شده است. این تقسیم‌بندی در ریاضیات، فیزیک، و شیمی نه تنها امروزه تقسیم‌بندی جاافتاده‌ای است، بلکه در مؤسسه‌های آموزش عالی نیز در قالب رشته‌هایی مجزا ارائه می‌شود. اصطلاحاتی مانند ریاضیات کاربردی در برابر ریاضیات محض یا پایه، و فیزیک کاربردی در برابر فیزیک نظری، دیگر برای کسی ناشناخته نیست و سال‌هاست که در دپارتمان‌های فیزیک و ریاضی رشته‌های ریاضیات و فیزیک کاربردی راه‌اندازی شده است و به تربیت متخصص پرداخته می‌شود. کاربردی کردن هر یک از این علوم معطوف به استفاده‌ای است که از آنها در سایر حوزه‌ها می‌شود. برای مثال اگرچه ریاضیات علمی کاملاً انتزاعی و نظری‌ست، اما نگاهی اجمالی به محتوای ریاضیات کاربردی نشان می‌دهد که حل مسائل و محاسبات ریاضی، با توجه به مباحث اقتصادی، بازرگانی، مهندسی، صنعتی، و... در



محور طراحی دروسی است که برای این رشته انجام شده است. در واقع ریاضیات کاربردی پلی است که میان ریاضیات و سایر علوم ارتباط برقرار می‌کند.

با توضیحاتی که درباره بعضی رشته‌های فنی - مهندسی داده شد، دیگر معلوم است که کاربرد ریاضیات در رشته‌های مانند فلسفه با چه دشواری‌ها و چالش‌های مضاعفی مواجه است. از یک سو این حوزه معرفتی در مجموعه علوم انسانی قرار دارد و از سوی دیگر در قلمرو علوم نظری است. واقعیت آن است که رشد و توسعه حرفه‌ای رشته فلسفه بیش از آن‌که به ارتباط فلسفه با جامعه منتهی شده باشد، به توسعه بیشتر شبکه افرادی که به فعالیت فلسفی مشغول می‌شوند انجامیده است. همین مسئله است که سرمایه‌گذاری در توسعه آموزش و پژوهش فلسفی را به چالش کشیده است. چندی است که برخی از فیلسوفان، با نظر به این مسئله، در صدد کاربردی کردن فلسفه برآمده‌اند. اصطلاح فلسفه کاربردی، اگرچه مدتی است توسط این محققان به کار می‌رود و انجمن‌هایی نیز با این عنوان تشکیل شده‌اند، با این حال از جهت روش‌شناختی و عملیاتی به جریان تعریف شده‌ای در نظام آموزش عالی تبدیل نشده است. در این مقاله ضمن تأکید بر ضرورت کاربردی کردن فلسفه و تعیین معنا و حدود مرز فلسفه کاربردی، از میان‌رشته‌ای شدن، به عنوان یکی از رویکردهای کارآمد برای کاربردی کردن فلسفه، دفاع می‌شود و به برخی حوزه‌ها، که چندی است با تکیه بر همین رویکرد شکل گرفته، اشاره خواهد شد.



ضرورت کاربردی شدن فلسفه

«فلسفه به چه کار می‌آید؟». کمتر کسی است که با این پرسش روبرو نشده باشد. اغلب دانشجویان فلسفه در پی یافتن پاسخی برای این پرسش هستند که با تحصیل فلسفه از چه توانایی‌هایی برخوردار خواهند شد و، به صورت عینی‌تر، چه فرصت‌های شغلی در آینده برای آنها وجود دارد. آنها از خود می‌پرسند که تخصص آنها چیست، و والدین نیز برای اینکه از تحصیل فرزندانشان در این رشته راضی باشند در پی پاسخ به همین پرسش هستند.

در تلقی رایج تفلسف، نوعی پرداختن به دل‌مشغله‌های شخصی تلقی می‌شود. آموزش فلسفه در دانشگاه با این تلقی، که تفلسف را نوعی دل‌مشغولی خصوصی می‌داند، سازگار نیست. دانشگاه‌ها با هزینه‌های هنگفتی اداره می‌شوند و بودجه‌های آموزشی و پژوهشی آن‌قدر نامحدود نیست که جواب‌گوی تمام دل‌مشغله‌های شخصی افراد باشد. توجه به این امر، به

ویژه برای کشورهای در حال توسعه، از ضرورتی مضاعف برخوردار است. علاوه بر این، تخصص‌گرایی دوران مدرن سبب شده است که متقاضیان دانش، به حق، خواهان روشن بودن نقش و کارکرد اجتماعی خود در کنار دیگر متخصصان باشند.

فلسفه در دهه‌های اخیر به شاخه‌های مختلفی تقسیم شده و امروزه حوزه‌هایی همچون فلسفه اخلاق، فلسفه دین، فلسفه علم، فلسفه منطق و... حوزه‌هایی تخصصی در فلسفه محسوب می‌شوند. با این حال همه این حوزه‌ها با چالش‌هایی که در بالا اشاره شد روبرو هستند. این تقسیم‌بندی‌ها اگرچه مباحث فلسفی را از انحصار متافیزیک خارج ساخته و آن را به شاخه‌ای از فلسفه تبدیل کرده است، اما موجب نشده که شاخه‌های مورد بحث، از مباحث نظری به کاربردی تبدیل شود. امروزه می‌توان تأثیر رویکرد کاربردی شدن را در بسیاری از دپارتمان‌های فلسفه در جهان به خوبی مشاهده کرد. بسیاری از دپارتمان‌های فلسفه در دانشگاه‌های ایالات متحده، در معرفی رشته فلسفه، خود را موظف به ارائه پاسخ به این پرسش می‌دانند که دانشجویان این رشته پس از فراغت از تحصیل چه توانایی‌هایی به دست خواهند آورد. برای مثال دپارتمان فلسفه دانشگاه تگزاس در پاسخ به این سؤال که «فلسفه چه کاربردی دارد»، هدف از آموزش فلسفه را این‌گونه معرفی می‌کند:

شاید بتوان گفت مهم‌ترین وجه کاربردی تحصیل فلسفه، به دست آوردن مجموعه‌ای از مهارت‌های بسیار ارزشمند است. فلسفه تنها آموختن اندیشه‌های فیلسوفان نیست. دانشجوی فلسفه در فرایند مطالعه این اندیشه‌ها به محقق و متفکری با قابلیت حل مسئله‌ها تبدیل می‌شود. تحصیل فلسفه به رشد تفکر انتقادی و اخلاقی، قدرت استدلال، مدیریت اطلاعات، پژوهش، ارتباط با دیگران، تفکر انتزاعی، و تفکر مبتنی بر تجزیه و تحلیل منجر می‌شود.^[۲]

چنین رویکردی نشان‌دهنده تغییر نگرش سیاست‌گذاران آموزشی نسبت به این رشته دانشگاهی است. اگرچه گسترش رویکرد کاربردی به فلسفه ضرورتاً به معنای اشتغال‌زایی برای فارغ‌التحصیلان این رشته نخواهد بود، لیکن اگر نیازسنجی مناسبی در طراحی برنامه‌های فلسفه کاربردی صورت پذیرد، فرایند اشتغال برای فارغ‌التحصیلان این رشته تسهیل خواهد شد. چنان‌که اشاره شد، در این مقاله می‌خواهیم نشان دهیم که میان رشته‌ای شدن فلسفه می‌تواند رویکردی مناسب برای کاربردی شدن آن باشد. اما پیش از تبیین چگونگی تحقق آن و اشاره به مواردی که با تکیه بر این رویکرد شکل گرفته است، باید درک روشن‌تری از فلسفه کاربردی داشته باشیم.



گستره فلسفه کاربردی

فلسفه کاربردی^۱ عنوانی است که عمدتاً به برخی فعالیت‌های فلسفی همچون اخلاق کاربردی^۲، فلسفه برای کودکان^۳ (که امروزه عنوان جدیدتر فلسفه پیش‌دانشگاهی^۴ برای آن به کار برده می‌شود تا هم کودکان و هم نوجوانان را در بر گیرد) و تفکر انتقادی^۵ اطلاق می‌شود. با این حال زمانی که با عناوینی همچون فلسفه علم کاربردی^۶ و معرفت‌شناسی کاربردی^۷ مواجه می‌شویم، یا عناوینی همچون فلسفه زندگی^۸ یا فلسفه اجتماعی^۹ و نظایر آن را ذیل عنوان فلسفه کاربردی می‌بینیم، دامنه مفهوم فلسفه کاربردی را گسترده‌تر از دلالت‌های اولیه آن می‌یابیم.

در دهه‌های اخیر، اصطلاح فلسفه کاربردی، اغلب بدون مذاقه در مفهوم و گستره آن به کار رفته است. این مسئله به ویژه در سنت فلسفه تحلیلی شیوع فراوانی پیدا کرده است. رواج کاربرد این مفهوم تا حدی است که در برخی دپارتمان‌های فلسفه رشته‌هایی در دوره تحصیلات تکمیلی با عنوان فلسفه کاربردی راه‌اندازی شده و مراکزی نیز با همین عنوان تأسیس شده‌اند. علاوه بر این بیش از سه دهه است که انجمن بین‌المللی فلسفه کاربردی به فعالیت حرفه‌ای تحت این عنوان مشغول است.^[۳] همچنین چندین نشریه بین‌المللی نیز با همین رویکرد منتشر می‌شوند^[۴] و انجمن فلسفه آمریکا نیز، که یکی از معتبرترین و قدیمی‌ترین انجمن‌های فلسفی دنیا محسوب می‌شود، یکی از حوزه‌های فعالیت خود را بر فلسفه کاربردی متمرکز کرده است.^[۵]

با وجود رواج اصطلاح فلسفه کاربردی، هنوز در دپارتمان‌های فلسفه روی خوشی به این اصطلاح نشان داده نمی‌شود و حتی از سوی برخی فیلسوفان به دیده تحقیر گرفته می‌شود. به باور این متفکران، فلسفه کاربردی اصطلاحی پارادوکسیکال است و منزلت فلسفه در اندیشه بشری به گونه‌ای است که چنین تعبیری بیشتر نشان‌دهنده فهم نادرست از فلسفه و یا دست‌کم



1. applied philosophy
2. applied ethics
3. philosophy for/with children
4. pre-college philosophy
5. critical thinking
6. applied philosophy of science
7. applied epistemology
8. philosophy of life
9. social philosophy

استعمال نابجای این واژه است. نظر به نو بودن این جریان در جهان و نیز تازه بودن ادبیات مفهومی آن در کشور ما، درنگ در مفهوم فلسفه کاربردی می‌تواند از برخی سوء برداشتها درباره آن، که خطر نهادینه شدن در فضای فلسفی جامعه ما دارد، جلوگیری کند. در این جا سعی خواهیم کرد به این پرسش درباره فلسفه کاربردی پاسخ دهیم که معنای «کاربرد» در فلسفه کاربردی چیست و مفهوم مقابل آن کدام است.

پیش از آن‌که به معنای کاربرد در فلسفه کاربردی پردازیم، بهتر است نخست روشن کنیم که کاربرد در این اصطلاح به چه معنایی «نیست». نخستین تلقی ناروا از معنای کاربرد در فلسفه کاربردی، معنای مفید یا مؤثر بودن در عام‌ترین معنای آن است. در فلسفه کاربردی مراد از کاربرد فایده‌بخشی و اثربخشی کلی نیست. روشن است که اگر کاربرد را به این معنا در نظر بگیریم، معیاری برای تمایز میان فلسفه کاربردی از غیر کاربردی در اختیار نخواهیم داشت. حتی انتزاعی‌ترین بخش فلسفه، یعنی متافیزیک، نیز به معنای عام آن ثمربخش است. به این ترتیب هرگونه درک فایده‌گرایانه مطلق از اصطلاح فلسفه کاربردی، کمکی به یافتن معیار تشخیص این‌که کدام فعالیت فلسفی را می‌توان کاربردی نامید نمی‌کند و مرز میان فلسفه کاربردی و نظری را روشن نمی‌سازد. در فهم معنای کاربردی بودن باید دقت کرد که مرز میان کاربردی بودن یا کاربردی کردن یک علم و مفهوم مقابل آن روشن باشد. ظرافت این نکته در کاربردهای دو اصطلاح اخلاق و اخلاق کاربردی آشکارتر می‌شود. اگر اخلاق علمی کاربردی‌ست، در این صورت به کار بردن اصطلاح اخلاق کاربردی فاقد معنای مستقلی خواهد بود. روشن است که اضافه شدن قید «کاربرد» در اخلاق کاربردی معنای عام کاربردی بودن را، که ابتدائاً به اخلاق نسبت می‌دهیم، افاده نمی‌کند. در ادامه، وقتی که معنای کاربرد در فلسفه کاربردی روشن شود، معنای کاربرد در اخلاق کاربردی نیز مشخص خواهد شد.

علاوه بر این، اصطلاح فلسفه کاربردی نباید با اصطلاحات دیگری مانند فلسفه عملی^۱ یا فلسفه عمومی^۲ یکسان انگاشته شود.

یکی از سوء تفاهمات مربوط به فلسفه کاربردی، مترادف دانستن این اصطلاحات و استفاده آنها به جای یکدیگر است، که روشن شدن تمایز میان آنها به درک بهتر مفهوم فلسفه کاربردی کمک خواهد کرد. فلسفه کاربردی با حکمت عملی یا فلسفه عملی یکی نیست و خلط این دو مفهوم موجب بدفهمی در تحلیل مفهوم فلسفه کاربردی می‌شود. تقسیم‌بندی فلسفه به حکمت

1. Practical philosophy
2. public philosophy





عملی و حکمت نظری سابقه‌ای دیرینه دارد. همه ما تقسیم‌بندی مشهور ارسطو را به خاطر می‌آوریم که حکمت را به دو دسته نظری و عملی تقسیم کرد. ارسطو در اخلاق نیکوماخوسی حکمت را به دو قسم حکمت نظری و حکمت عملی (ارسطو، ۲۰۰۹: شش، ۱۱۴ب)، و در متافیزیک نیز آن را به سه قسم عملی، نظری و شعری تقسیم کرده است (ارسطو، ۲۰۰۴: ۲۵ب۱۰۲۵). حکمت نظری شامل متافیزیک، ریاضیات و طبیعیات می‌شود و حکمت عملی نیز مشتمل است بر اخلاق، سیاست مُدُن و تدبیر منزل. معیار ارسطو در تفکیک حکمت به نظری و عملی، تفاوت آنها از حیث موضوع بوده است. علم نظری به موجودات جهان و علم عملی به فعالیت‌ها و اعمال انسانی مربوط می‌شود. اگر به مباحث و موضوعاتی که در فلسفه کاربردی به آنها پرداخته می‌شود نگاهی بیاندازیم، به سادگی درمی‌یابیم که تمرکز این جریان بر حکمت عملی است. با این حال باید توجه داشت که دانش یا حکمت عملی در تقسیم‌بندی ارسطویی، معادل آنچه از «کاربرد» در فلسفه کاربردی مراد می‌کنیم نیست. مباحثی همچون اخلاق کاربردی، فلسفه سیاست، فلسفه تعلیم و تربیت، فلسفه حقوق و مانند این‌ها، همگی ذیل حکمت عملی ارسطویی قرار می‌گیرند، اما فلسفه کاربردی به حکمت عملی منحصر نمی‌شود. وقتی با اصطلاحاتی چون معرفت‌شناسی کاربردی یا فلسفه علم کاربردی روبرو می‌شویم، این سخن روشن‌تر می‌شود. در واقع مراد از «کاربرد» در فلسفه کاربردی اعم از «عمل» در فلسفه عملی است. چه حتی می‌توان از حکمت نظری کاربردی نیز سخن گفت، همان‌گونه که از حکمت عملی نظری. چه بسا اگر ارسطو در زمانه ما می‌زیست از شنیدن اصطلاحاتی مانند ریاضیات کاربردی یا فیزیک کاربردی تعجب می‌کرد!

فلسفه کاربردی با آنچه فلسفه عمومی می‌خوانند نیز یکی نیست. فلسفه عمومی با هدف رواج مباحث فلسفی در میان طیف وسیع‌تری از گروه‌های اجتماعی شکل گرفته است و هدف آن درگیر کردن افراد جامعه با مباحث فلسفی، البته نه به صورت فنی و حرفه‌ای، است. شکل‌گیری کافه‌های فلسفی یا نشست‌های عمومی فلسفه، راه‌اندازی برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی فلسفی عامه‌پسند، همگی ذیل فلسفه عمومی قرار می‌گیرند (وایشتاین، ۲۰۱۴). مراد از کاربردی کردن فلسفه اشاعه مباحث آن در میان عموم نیست. در فلسفه کاربردی همان‌گونه که می‌توان به موضوعاتی که شیوع عام دارد پرداخت، می‌توان به سراغ موضوعات فنی و تخصصی‌تر نیز رفت. به این ترتیب فلسفه کاربردی صرفاً منحصر به مسائل روزمره نمی‌شود. به عبارت دیگر، نباید فلسفه کاربردی را به مثابه پرداختن به دغدغه‌های عوام یا

اکثریت جامعه دانست، اگرچه منافاتی هم با آن ندارد. می‌توان از فلسفه ورزش یا فلسفه فیلم نیز سخن گفت. حتی می‌توان از فلسفه اوقات فراغت یا فلسفه زندگی، که چه بسا دغدغه عارف و عامی باشد، سخن گفت؛ اما فلسفه کاربردی صرفاً به این مباحث محدود نمی‌شود. علاوه بر این فلسفه کاربردی مستلزم ابزاری شدن فلسفه نیست. یکی دیگر از انتقاداتی که به فلسفه کاربردی وارد می‌شود این است که فلسفه در زمره علوم ابزاری نیست و فلسفه کاربردی به نوعی پایین آوردن منزلت فلسفه در میان علوم است. این اشکال از درکی ناتمام از مفهوم فلسفه کاربردی ناشی می‌شود. در فلسفه کاربردی می‌توان مستقلاً و بدون توجه به علوم دیگر مسائل زندگی انسانی را مورد توجه قرار داد و نیز می‌توان به حل پرسش‌ها و معضلات دیگر حوزه‌های دانش بشری نیز توجه کرد. این طرز تلقی نادرست نیز از سوء تفاهم در معنای «کاربرد» به وجود می‌آید. اگر فلسفه کاربردی را با منطق، که بر اساس تفسیر رایج، نمونه‌ای از دانش ابزاری است مقایسه کنیم ابزاری نبودن فلسفه کاربردی آشکار خواهد شد. منطق، دست‌کم در تلقی سنتی آن، فی‌نفسه مطلوبیت نداشته و از آن جهت که در سایر علوم به کار می‌رود مورد توجه است، در حالی که فلسفه کاربردی از هویت و مطلوبیت مستقل برخوردار است.

اکنون که «چه نبودن‌های فلسفه کاربردی» را مشخص کردیم، اجازه دهید با رویکردی اثباتی هم به ایضاح مفهومی فلسفه کاربردی پردازیم. یکی از ابهامات در اصطلاح فلسفه کاربردی یافتن مفهوم مقابل آن است. فلسفه کاربردی در برابر کدام فلسفه قرار دارد؟ آن‌گونه که مرسوم است، فلسفه کاربردی در برابر فلسفه محض یا فلسفه نظری قرار داده می‌شود. آیا این تقسیم‌بندی کمکی به فهم ما از فلسفه کاربردی می‌کند؟ پیش‌تر بیان کردیم که اگر کاربرد را به معنای مطلق اثربخشی بدانیم در این صورت فلسفه نظری نیز می‌تواند کاربردی باشد و در نتیجه اصطلاح فلسفه کاربردی مضحک از آب در خواهد آمد. از سوی دیگر، از آنجا که فلسفه خود جزو علوم نظری قرار می‌گیرد، هیچ تقسیم‌بندی نمی‌تواند آن را از حیطه مباحث نظری خارج کند. به این ترتیب حتی فلسفه کاربردی نیز از سطحی نظری برخوردار است. بنابراین یکی از پرسش‌های ابتدایی در اینجا می‌تواند پرسش از معیار تفکیک فلسفه به کاربردی و نظری باشد. این پرسش به ویژه برای سیاست‌گذاران آموزشی اهمیت اساسی دارد. تقسیم‌بندی دانش بر اساس معیارهای مختلفی صورت می‌پذیرد. مشهورترین معیار در تقسیم‌بندی علوم، تقسیم‌بندی موضوعی است. چنان‌که ذکر شد، معیار ارسطویی در تقسیم دانش به دانش نظری و دانش عملی بر اساس موضوع بوده است. دانش را می‌توان بر اساس تفاوت در روش نیز



تقسیم کرد. مثلاً تقسیم علوم به تجربی و عقلی بر اساس روش است. حتی می‌توان بر اساس همبستگی مسائل نیز علمی را از علم دیگر متمایز کرد. عالمان مسلمان علم اصول فقه را با توجه به همبستگی مسائل از سایر علوم متمایز می‌کردند.

تفکیک فلسفه به کاربردی و نظری بیش از آن‌که تقسیمی بر اساس موضوع، روش یا محتوا باشد، تقسیمی نیازمحور است. کاربردی بودن فلسفه در اینجا وابسته به نیازی است که به واسطه آن بر طرف می‌شود. هرچه میزان این نیاز فراگیرتر باشد، دامنه پوشش مخاطبان فلسفه کاربردی نیز گسترده‌تر خواهد بود. در فلسفه کاربردی موضوعات و مسئله‌های فلسفی با رویکردی گزینشی برگزیده می‌شود. این گزینش می‌تواند بر مبنای نیازهای فردی و اجتماعی یا نیازهای جامعه علمی باشد. نتیجه آن‌که کاربردی بودن فلسفه از یک سو می‌تواند به معنای مشارکت آن در مباحث نظری سایر علوم باشد، مانند مشارکت فلسفه در مباحث کاملاً نظری مرتبط با علوم شناختی، و از سوی دیگر می‌تواند به معنای پرداختن به مسائلی باشد که امروزه از نیازهای اصلی فردی و اجتماعی انسان است، مانند فلسفه برای کودکان، که در آن رشد تفکر انتقادی کودکان محل توجه است. بنابراین کاربرد فلسفه هم به حوزه نظر و هم به حوزه زندگی روزمره انسان مرتبط است.

فلسفه کاربردی می‌تواند طیف وسیعی از مباحث فلسفی، از متافیزیک و منطق گرفته تا معرفت‌شناسی و اخلاق و... را در بر داشته باشد و در هر یک از این شاخه‌ها متناسب با نیاز مورد نظر، مباحث کاربردی تدوین شود. مثلاً اگر در حوزه اخلاق، از میان بی‌شمار مسائل اخلاقی بنا به هر دلیل یا علتی به تحلیل مسائل اخلاقی مربوط به تجارت بپردازیم، در این صورت با نمونه‌ای از اخلاق کاربردی روبرو هستیم. به همین معنا می‌توان در حوزه مباحث مربوط به علم نیز، حسب ضرورت، برخی مباحث را برگزید و به تبع آن فلسفه علم کاربردی را تعریف کرد. با این توضیح حتی می‌توان از متافیزیک کاربردی و منطق کاربردی نیز سخن گفت. مثلاً اگر از میان پرسش‌های متنوع متافیزیکی صرفاً به متافیزیک علم پرداخته شود، نتیجه آن یک متافیزیک کاربردی خواهد بود. همچنان که در منطق کاربردی شاهد طرح مباحثی هستیم که ناظر به کاربرد منطق در استدلال‌های روزمره است. بر اساس این تحلیل، کاربردی بودن را نمی‌توان پرداختن به موضوعاتی که صرفاً به مسائل اجتماعی مربوط می‌شود منحصر دانست. کاربرد می‌تواند سطوح مختلفی را در بر داشته باشد که یکی از آنها مسائل اجتماعی است.

فلسفه کاربردی بیش از آن‌که موضوع جدیدی در فلسفه باشد، رویکردی جدید در حوزه



سیاست‌گذاری آموزشی و پژوهشی در فلسفه است. در هر یک از قلمروهای فلسفه، و بسته به غایتی که از آموزش آن در نظر گرفته شود، می‌توان به چنین تفکیکی مبادرت ورزید. کاربردی بودن فلسفه از تعیین خاصی برخوردار نیست و در سطوح مختلفی می‌توان قلمرو آن را مشخص نمود. آنچه روشن است فلسفه کاربردی بر اساس هدف و نیاز ما به مباحث فلسفی در حوزه‌های متنوع تعیین می‌یابد. این تعیین یافتن از یک سو به دغدغه‌های ما و از سوی دیگر به توانمندی فلسفه در حل مسائل مربوط می‌شود. اکنون با توجه به این که عبارت «فلسفه کاربردی» تا اندازه‌ای شفافیت مفهومی یافت، به میان‌رشتگی به عنوان رهیافتی مناسب برای کاربردی کردن فلسفه می‌پردازیم.

میان‌رشتگی به منزله رهیافتی مناسب در فلسفه کاربردی

برای نشان دادن این که رویکرد میان‌رشته‌ای می‌تواند برای کاربردی کردن فلسفه مناسب باشد، نخست اشاره‌ای به معنا و گستره میان‌رشتگی ضروری است. میان‌رشتگی رویکردی نوین در شکل‌گیری و جهت‌دهی به فعالیت‌های دانشگاهی است که محصول نقد رشته‌گرایی دوران مدرن است. اگرچه این رویکرد هنوز به خوبی در دانشگاه‌های جهان جا نیفتاده، اما جریانی به سرعت در حال گسترش است. معنای عام میان‌رشتگی را می‌توان همکاری و مشارکت چند حوزه علمی برای شناخت و حل مسائل مرتبط با یک موضوع یا پدیده خاص تعریف کرد. تفاوت در نحوه مشارکت و همکاری علوم مختلف است که گونه‌های مختلف میان‌رشتگی را پدید می‌آورد. رویکردهایی همچون درون‌رشتگی^۱، چندرشتگی^۲، فرارشتگی^۳ و میان‌رشتگی به معنای خاص، همگی ذیل این عنوان قرار می‌گیرند (ریپکو، ۲۰۰۸). در هر یک از این رویکردها رشته‌های مختلف به گونه‌ای متفاوت در پرداختن به موضوعی خاص با یکدیگر تعامل می‌کنند. برای مثال رشته‌هایی مانند روانشناسی تربیتی یا روانشناسی اجتماعی از مصادیق بین‌رشته‌ای محسوب می‌شوند که در آنها، مشارکت دو رشته روانشناسی و جامعه‌شناسی یا روانشناسی و تعلیم و تربیت، به ظهور رشته‌ای جدید منجر شده است. رشته‌هایی مانند جامعه‌شناسی سیاسی یا اقتصاد سیاسی نیز چنین کیفیتی دارند. در این رویکرد مباحث و مسائل یک رشته جاافتاده از منظر روش‌ها و نظریه‌های رشته دیگر و با تکیه بر آنها بررسی می‌شود. مثلاً در اقتصاد سیاسی مسائل سیاسی از نگاه اقتصادی بررسی می‌شود. تا

1. intradisciplinarity
2. multidisciplinary
3. transdisciplinarity





جایی که به فلسفه مربوط می‌شود، رشته‌هایی مانند جامعه‌شناسی علم، یا جامعه‌شناسی معرفت را می‌توان حاصل یک همکاری و مشارکت بین‌رشته‌ای دانست که در آن نظریه‌های علمی یا مسائل معرفت‌شناختی از دریچه مباحث جامعه‌شناختی و با تکیه بر عناصر آن تحلیل می‌شود. یکی دیگر از حوزه‌هایی که در ذیل میان‌رشته‌گی به معنای عام آن قرار می‌گیرد چندرشته‌گی است. در این حوزه رشته‌های مختلف با حفظ هویت و استقلال خود، هر یک وجهی از وجوه موضوع مورد بحث را بررسی می‌کنند. این فعالیت بر اساس این تلقی تحقق می‌یابد که نمی‌توان یک موضوع یا پدیده را به طور جامع صرفاً از طریق یک رشته خاص شناخت. چندرشته‌گی بیش از آن که پدیدآورنده یک حوزه تخصصی جدید باشد، حاصل همکاری متخصصان رشته‌های مختلف در تحلیل و تبیین یک پدیده است. برای مثال اگر بخواهیم تبیین جامعی از پدیده مهاجرت داشته باشیم، از دریچه تخصص‌های مختلفی مانند علوم سیاسی، علوم اجتماعی، اقتصاد و... می‌توانیم بر آن نظر کنیم. حاصل بررسی، تبیینی همه‌جانبه از این پدیده به دست خواهد داد. همچنین دین‌پژوهی را نیز می‌توان فعالیتی چندرشته‌ای در نظر گرفت که دربردارنده مشارکت رشته‌هایی همچون تاریخ، الهیات، فلسفه، روانشناسی، جامعه‌شناسی و... است.

میان‌رشته‌گی در معنای خاص آن نیز نمونه دیگری از رویکرد میان‌رشته‌گی محسوب می‌شود. در این رویکرد اگرچه در ابتدا تلاشی برای ادغام حوزه‌های مختلف و شکل‌گیری رشته جدید صورت نمی‌گیرد و هر یک از رشته‌ها برای بررسی و شناخت بیشتر یک موضوع با یکدیگر همکاری می‌کنند، اما حاصل این همکاری‌ها به شکل‌گیری حوزه‌ای جدید می‌انجامد که سهم هر یک از علوم دخیل در بررسی پدیده مورد نظر را تعیین می‌کند. میان‌رشته‌گی در معنای خاص، در مرز میان‌رشته‌گی و چندرشته‌گی قرار می‌گیرد. علوم شناختی بارزترین مصداق شکل‌گیری حوزه میان‌رشته‌ای در سال‌های اخیر است. در علوم شناختی شاهد مشارکت رشته‌های متعددی مانند فلسفه، کامپیوتر، عصب‌شناسی، روانشناسی و زبان‌شناسی، برای پی بردن به ماهیت شناخت و مسائل مربوط به آن هستیم. همکاری این علوم تا حدی پیش رفته است که امروزه علوم شناختی خود به حوزه مطالعاتی مستقلی تبدیل شده است (سویل و لی، ۲۰۱۳). توجه به این نکته ضروری است که رویکرد میان‌رشته‌گی به دلیل نوپا بودن نسبی آن از حیث روش شناختی و مفاهیم بنیادی چندان تعین نیافته و ادبیات مفهومی این حوزه همچنان در حال بسط و تکوین است. از این رو در این حوزه با اصطلاحات دیگری همچون همه‌رشته‌گی،



ضدرشته‌گی، درون‌رشته‌گی و نظایر آن روبرو هستیم که همگی تلاشی برای نشان دادن تنوع گونه‌های مختلف فعالیت‌های میان‌رشته‌گی است (خورسندی، ۱۳۸۸). به هر روی آنچه هسته اصلی همه این رویکردها را می‌سازد گذر از الگوی سنتی رشته‌گرایی در محافل آکادمیک است. نگاهی به رویکرد میان‌رشته‌گی نشان می‌دهد که می‌توان از این طریق چارچوب مناسبی برای کاربردی کردن فلسفه به دست آورد. کاربردی کردن فلسفه طرحی کلان است که به مطالعات زمینه‌ای گسترده‌ای نیاز دارد. میان‌رشته‌گی می‌تواند با ارتباط برقرار کردن میان فلسفه و دیگر حوزه‌های معرفتی گامی مفید در این مسیر باشد. توسعه رویکرد میان‌رشته‌ای در فلسفه نیازمند فعال بودن فیلسوفان در برقراری ارتباط با متخصصان دیگر حوزه‌هاست. از تعامل فلسفه با هر یک از علوم پایه، پزشکی، فنی - مهندسی و انسانی، می‌توان حوزه‌های میان‌رشته‌ای متعددی طراحی کرد. فیلسوفان در شکل‌گیری این حوزه‌ها نباید منتظر فراخوان سایر متخصصان برای دعوت به همکاری باشند. امروزه فعال شدن جریان میان‌رشته‌گی را در برخی دپارتمان‌های فلسفه شاهدیم. برای مثال دپارتمان فلسفه دانشگاه سن دیگو در ایالات متحده در دو دوره میان‌رشته‌ای علوم شناختی و مطالعات علم مشارکت فعال دارد.^[۶] در طراحی این رشته در مقطع دکتری رشته‌های تاریخ، جامعه‌شناسی و فلسفه علم مشارکت داده شده‌اند. در دانشگاه آرکانزاس عنوان دپارتمان فلسفه به فلسفه و مطالعات میان‌رشته‌ای تغییر کرده است^[۷] و در برخی دپارتمان‌های دیگر نیز نمونه مشابه آن را تحت عنوان دپارتمان فلسفه، دین و مطالعات میان‌رشته‌ای شاهدیم. رابرت فرودمن، از فیلسوفان فعال در عرصه مطالعات فلسفه و میان‌رشته‌گی معتقد است که فیلسوفان باید از آنچه که در آکادمی تحت عنوان رشته فلسفه تعریف شده عبور کنند و به مرزهای دانش‌های دیگر نیز سر بزنند (فرودمن، ۲۰۱۲). فرودمن خود با نوشتن کتابی تحت عنوان جغرافی - منطق (ژئو - لوجیک) در صدد برقراری ارتباط میان فلسفه و علوم زیست‌محیطی بر آمده است (فرودمن، ۲۰۰۳). او همچنین معتقد است که فلسفه باید در جهان واقعی زندگی کند و خود را با مسئله‌های امروز جهان درگیر سازد.

زمینه‌های میان‌رشته‌ای مختلفی می‌توان طراحی کرد که فلسفه در آن مشارکت کند. در شکل‌گیری برخی از این زمینه‌ها فلسفه می‌تواند نقش محوری بر عهده داشته باشد و در برخی دیگر نیز می‌تواند در کنار دیگر رشته‌ها در بررسی موضوع مشارکت کند. برای مثال در علوم شناختی فلسفه به عنوان یک رشته همکار توانسته است با حفظ استقلال خود در کنار سایر علوم



به فعالیتش ادامه دهد. علاوه بر این، حوزه میان‌رشته‌ای دیگری، به نام تفکر انتقادی و خلاق از همکاری رشته‌های فلسفه، روانشناسی و تعلیم و تربیت پدید آمده است که فلسفه نقشی محوری در آن دارد. نگاهی به سرفصل دروس دوره کارشناسی ارشد تفکر خلاق و انتقادی در دانشگاه مساجوست بوستن به خوبی همکاری این سه رشته را در شکل‌گیری این دوره نشان می‌دهد.^[۸] کسانی که این دوره را می‌گذرانند، درس‌هایی را در فلسفه، روانشناسی شناختی، و مسائل مربوط به تعلیم و تربیت می‌گذرانند. همچنین فلسفه برای کودکان و نوجوانان نیز یکی دیگر از زمینه‌های میان‌رشته‌ای فلسفه است که از همکاری فلسفه، روانشناسی کودک و ادبیات پدید آمده است. در این حوزه با ابزارهای مناسب به پرورش تفکر انتزاعی کودکان پرداخته می‌شود. علاوه بر این، یکی دیگر از حوزه‌های نوپدید در فلسفه کاربردی، اخلاق کاربردی است که مباحث بسیار متنوعی را در بر می‌گیرد؛ از اخلاق پزشکی و زیستی گرفته تا اخلاق تجارت و پژوهش. اخلاق کاربردی بررسی فلسفی وجه اخلاقی هر یک از حوزه‌هایی است که ذیل اخلاق کاربردی شکل گرفته است و از این حیث در حیطه فلسفه قرار می‌گیرد. فلسفه زندگی، که با عنوان معنای زندگی نیز مطرح می‌شود، از دیگر حوزه‌های میان‌رشته‌ای است که علاوه بر فلسفه، روانشناسی، جامعه‌شناسی، زیست‌شناسی و کیهان‌شناسی نیز در شکل‌گیری آن دخیل است. علاوه بر این موارد، حوزه‌های میان‌رشته‌ای فراوان دیگری نیز امکان تحقق دارد که طراحی آنها، چنان‌که ذکر شد، نیازمند خلاقیت و زمینه‌کاوی است. میان‌رشته‌ای رویکردی است که فلسفه را از دایره تنگ رشته‌گی خارج می‌سازد و زمینه مشارکت وسیع فلسفه را، چه در حوزه‌های متنوع معرفت و چه در پرداختن مستقیم به مسائل فرهنگی و اجتماعی انسان معاصر، فراهم می‌آورد.

نتیجه‌گیری

کاربردی کردن فلسفه بیش از آن‌که حرکتی حاشیه‌ای در کنار آموزش رسمی فلسفه باشد، دیر یا زود به جریانی اصلی در آموزش فلسفه تبدیل خواهد شد. قاعده اقتصادی تناسب عرضه و تقاضا، در حوزه فعالیت‌های فرهنگی نیز صادق است و لذا بدون داشتن درکی کامل از خاستگاه پیدایش و روند رو به رشد فلسفه کاربردی، سیاست‌گذاری در امر آموزش فلسفه نارسا و معیوب خواهد بود. پرداختن به فلسفه کاربردی هرگز به معنای کنار گذاشتن آنچه فلسفه نظری نامیده می‌شود نیست. تردیدی وجود ندارد که پرداختن به مسائل مختلف یک علم، صرف نظر از کاربردی بودن یا نبودن آن، شرط توسعه و رشد آن علم است. از سوی دیگر درهم‌تنیدگی

علوم به گونه‌ای است که به سختی می‌توان ادعا کرد که حوزه‌های مختلف دانش جدا از هم و بدون تأثیر و تأثر بر یکدیگرند. بدین ترتیب نمی‌توان دانش نظری و دانش کاربردی را به حدی از یکدیگر مجزا دانست که یکی را قربانی دیگری کرد. اگر فلسفه کاربردی، در هر یک از حوزه‌های خود، بخواهد به پویایی ادامه دهد، در سایه فلسفه نظری خواهد بود. با این حال واقعیت‌های اجتماعی را نیز نمی‌توان نادیده گرفت. توسعه آموزش فلسفه بدون کاربردی کردن آن واقع‌بینانه نیست و در این راه، میان‌رشته‌ای کردن آموزش فلسفه می‌تواند بستری مناسب برای تحقق آن باشد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

- 1 -<http://www.futureofstateuniversities.com>
- 2 -<http://www.txstate.edu/philosophy/>
- 3 -SAP :Society for Applied Philosophy :<http://www.appliedphil.org/view/0/index.html>
- 4- International Journal of Applied Philosophy: <http://secure.pdcnet.org/ijap>
Journal of Applied Philosophy :<http://onlinelibrary.Wiley.com/journal/1111.10/> و نیز
- 5 -American Philosophical Associations 'Committee on Public Philosophy :<http://www.publicphilosophy.org>
- 6- <http://philosophy.ucsd.edu/graduate/interdisciplinary.html>
- 7- <http://ualr.edu/philosophy/>
- 8- <http://www.umb.edu/academics/caps/degree/creative-thinking>



منابع

- خورسندی، ع (۱۳۸۸)، تنوع گونه‌شناختی در آموزش و پژوهش میان‌رشته‌ای، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، دوره اول، شماره ۴
- فراستخواه، م (۱۳۹۰)، میان‌رشته‌گرایی و ظهور علم جلودار سرحدی، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، دوره چهارم، شماره ۱
- Aristotle, (2009) *Nichomachean Ethics*, translated by David Ross, New York: Oxford University Press
- Aristotle (2004) *Metaphysics*, translated by Hugh Lawson-Tancred, New York: Penguin Group
- Frodeman, R (2003) *Geo-Logic: Breaking Ground between Philosophy and the Earth science*. Albany: State University of New York Press.
- Frodeman, R. and Adam Briggie (2012) *Philosophy in the age of NeoLiberalism, Social Epistemology* (3-4) 26
- Repko, Allen F (2008) *.Interdisciplinary Research Process and Theory*, California: Sage Publication.
- Slaughter, Shelia and Gary Rhodes (2004) *Academic Capitalism and the New Economy*, Maryland: The Johns Hopkins University Press.
- Sobel, Carolyn P .and Paul Li (2013) *The Cognitive Sciences: An Interdisciplinary Approach*, California: Sage Publication.
- Weinstein, Jack Russell (2014) *Public Philosophy: Introduction, Essays in Philosophy* (1) 15



Applied Philosophy and Interdisciplinarity

Mohammad Sadiq Zahedi¹

Abstract

Improving applied science is one of the main goals in higher education policy, Today. In the meantime, practicalization of theoretical sciences is difficult and complicated because dividing science into practical and theoretical, puts these two groups of sciences in front of each other. Although, Sciences like physics and chemistry have been divided into applied and theoretical since a long time, dividing philosophy into theoretical and applied philosophy has not been considered seriously. The term “Applied Philosophy” has been used by some philosophers recently and there are some centers working under this name, but teaching applied philosophy is not a powerful stream in higher education. In this paper by showing the difference between applied philosophy and what is traditionally called practical wisdom, I’m going to argue that Interdisciplinarity is one of the best ways of developing applied philosophy and introducing some fields it.

Keywords: Philosophy, Applied Philosophy, Interdisciplinarity, Disciplinarity, Educational Policy, Practicalization of Science



*Interdisciplinary
Studies in the Humanities*

1

Abstract

1. Assistant Prof. of Islamic Philosophy and Wisdom in Imam Khomeini International University.
mszahedi@gmail.com